

www.ketab.ir

بلادر گوشم زمزمه کرد

Wind whispered

نسرین اکرامی (مهدوی)

اکرامی، نسرین

باد در گوشم زمزمه کرد/ نسرین اکرامی.

مشهد: شاملو، ۱۳۹۹.

۹۶ص.

۹۷۸-۶۰۰-۱۱۶-۸۶۹-۷

فیبا.

موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴

رده بندی کنگره: PIR۷۹۵۳

رده بندی دیویی: ۱/۶۲۸۸

شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۵۴۶۹۳

باد در گوشم زمزمه کرد

نسرین اکرامی (مهدوی)

۰۹۱۵۳۱۳۸۱۲۳

طراح جلد: مهدی حسینی

صفحه آرا: فروزان احمدی

لیتوگرافی: پارسا

چاپخانه: ایران زمین

چاپ اول: بهار ۹۹

مهرگان: ۲۰۰۰ جلد

تومان: ۱۵۰۰۰

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۱۶-۸۶۹-۷

انتشار شاملو

مشهد- عبدالمطلب ۳۰- مائری ۸ - پلاک ۸۴

همراه: ۰۹۱۵۱۱۱۵۶۰۸

shamlo.pub@gmail.com

Telegram: @shpub



نشر شاملو

مقدمه

باری دیگر با انرژی پر بار از شاعری با زبانی روان و شیوا به میز مطالعه‌ی خوانندگان عزیز شعرهای غنائی لطیف و غیر قابل لمس چون برگ گل برگشیم این بار نیز پس از دو اثری که مجموعه‌ی رباعیات شاعر را در برداشت و مشحون از آثاری بازبانی لطیف و حاوی مفاهیم عمیق عاشقانه در کلامی ساده و سریع الانتقال بود آنچنان که خواننده را مسحور سادگی کلام و در عین حال زیبایی و عمیق معنایی خود می‌نمود. اینجا خواننده می‌تواند بعضی از این غزلیات دست یابد و وزن و فشار محیط جامعه را در دل آنها از دیدگاه ظریف و شاعرانه احساس نماید.

گل‌های مصنوعی شد امروز زیب خانم
آبی به آنها می‌زنم نیت به شبنم می‌کنم

یا در غزلی دیگر عدم دسترسی او را به روشنایی‌های شاعرانه، شبانه در بیتی مشاهده می‌کنیم می‌گوید:

همه‌ی فصل‌های من تاریک
مرگ بر روشنایی مهتاب

در هر حال مهم برای خواننده‌ی شعر، شعر بودن آهست و اینکه لحظاتی را که با کتاب یا دفتر شعر سپری می‌کند آکنده از عطر و بوی شعر باشد و لذت خواندن آن را در دل و جان خود حس نماید و طعم لذت بخش

شعری لطیف در دل و جان‌ش بنشیند که در ادامه به غزلی می‌رسیم که با شرح نگاه یارش همچون غزل و ریختن و افشاندن غزل از نگاه یار آغاز می‌شود. همانگونه که خواننده شعر دوست دارد شرح غزلی را که می‌خواند بشنود یا مطالعه کند یا دوستی که با هم دفتر شعری را می‌خوانند برایش شرح دهد. دوست دارد شرح نگاه یارش را که از آن شر و غسل می‌ریزد نیز از چشمان او بخواند و شاعر گاه با بیان مشکلات خانوادگی که در واقع جزئی از مشکلات و سختی‌های زندگی شیرین آشتی‌های آن از قهر و بگو مگوهای جیک جیک گونه‌ی گنجشکان عاشق و هم‌بستر می‌کشد آنجا که می‌گوید:

بهانه‌ای که تری دوستی فراهم شد
خیال و سوسه‌ی بوسه‌ها آدم شد

و تذکر می‌دهد به ایام کوتاه عم و افروس که به جدایی و دوری بخواهد بگذرد و اینکه دوری‌ها چه سردی‌هایی آفریند

چه روزها که پرید و چه سال‌ها که گذشت
فضای بودن باهم عجیب مبهم شد

تجربه‌ی جامعه‌شناسانه و روانشناسانه‌ی شاعر که خود عمری باز برویم موجود در جامعه در آن آویخته و آشنایی دارد به او این پستوانه و کیفیت و آگاهی را می‌بخشد که راه نشان دهد در همان چند بیت غزل و درد را که می‌گوید آگاهانه مشکل گشا باشد و راهنما که می‌گوید قصه برای او

بیافرین جلوی کاهش عاشقانه‌اش را بگیر از او تعریف کن و او را آرام کن و برای خود نگه‌دار .

چقدر قصه برای تو آفرید اما تهی شد سبب عاشقانه‌ات کم شد
مهمترین مساله در این غزلها روح سادگی آنها و کلمات و شیوه‌ی بیان
بکار رفته در آنهاست. در برابر ترکیبات و تصاویر و استعاره‌های پیچیده‌ای
که از آنها ساخته است و بکار بردن صنایع و بدلیجات شعری چون
(ردالمطلع) ده در بدین غزل او می‌بینیم .

در جایی استاد شعر شیعوی کدکونی درباره تناقض‌های موجود در ابیات و
غزلیات حافظ می‌فرماید که هنر تناقض‌ها یا متناقض‌نماهاست که در
کنار نظم خاصی که شعر را دارد سبب ارتقاء و اعتلای او از شعر همه‌ی
شاعران جهان است که البته مآل آن کمالاتی فائز دیگری هم ایشان در
آن مورد می‌فرمایند.

نمی‌از آن دریا را من می‌توانم در خصوص این غزل این دفتر به ویژه بیان
کنم که اگر چه همین خود شرح موضعی بی‌طایده‌ای به اختصار
اشاره‌ای می‌کنم و می‌گذرم:

افتاده در کشاکش شب راه آرزو = راه آرزو هیچگاه در سبب می‌ماند
با پیچ و تاب تیرهای ناگاه آرزو = آرزو و هیچگاه ناگهانی و دفعات در دل
به وجود نمی‌آید.

ریلی که می‌برد همه‌ی عمر با خودش روح قطار در خط گمراه آرزو
می‌بینیم راه قطار هیچگاه گمراهی ندارد و ابتدا و انتهای آن روشن و
معصوم است و این تناقض آشکار است که در خط گمراه آرزو و این توان
تصویر سازی شاعر را در ارائه‌ی غزلیاتش القاء می‌نماید.

بحث میراث که مطرح می‌شود در واقع ذهن را به سوی گنجینه‌های

مانده از آباء و اجداد معطوف می‌سازد این گذشته را در آینه‌ی تاریخ که
 بخواهیم ببینیم مجبوریم غبار از روی آن برگیریم

دریایی پشت خاطره خشکیده و ناگهان
 کابوس قد کشیده از اشباح آرزو

چه تناقض در این بیت نهفته است: دریایی پشت خاطره که هیچگاه
 خشک نمی‌شود اگر آن دریا خشک شود که هیچ خاطره‌ای نمی‌ماند.
 کابوس سیاه مولا در ایجاد دلهره و وحشت از دل سیاهی دریاست که
 برمی‌آید آنگاه که در امثلا خشک شده باشد که کابوسی نمی‌ماند که از
 اشباح برآید. و صامت سحر را در بیت بعد بنگرید که ستاره‌ی بخت
 شاعر همچون یوسف است یعنی بختی بلند و شکوفا همچون یوسف که
 عزیز مصر میشود و از قعر پست اینجا می‌رسد.

و در نهایت و در فضای محدود شاعر همچنانکه از عشق به یار می‌گوید و
 همچنانکه از هشدار و تذکر برای درخت و شکلات اجتماعی و عاشقانه
 فرو گذار نمی‌کند به این فضای کوچک حجم بزرگ می‌بخشد و در آن
 حجم بزرگ از عشقی بزرگتر و جاودان می‌سازد که قلب همه‌ی
 خوانندگان را به شور و شوق و هیجان می‌آورد عشق به می‌مان ایران،
 این عشق چه با شکوه و بی‌پایانست:

ماه همه شبهای قشنگش جادوست
 اینجا وطن عزیز من ایران است